نشریه علمی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
دوره ۱۳، تابستان ۱۴۰۱، شماره ۴۷
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات ۱۶۰ ـ ۱۴۱

Scientific Journal
The History Of Islamic Culture and Civilization
Vol. 13, Summer 2022, No. 47
Scientific Research Article

تحلیل گفتمان مشروعیت دولت عباسی در ولایتعهدی امام رضاعليه‌السلام بر اساس رویکرد گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف

احد عبادی*

چکیده

این پژوهش، با هدف بررسی نقش «مشروعیت» در حاکمیت مأمون، بر آن است تا با تکیه بر روش گفتمان انتقادی فرکلاف و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، پیش زمینه‌ها و علت‌های پیشنهاد ولایتعهدی به امام رضاعليه‌السلام را، با واشکافی گفتمان دو سوی درگیر در منازعه ـ مأمون و امام رضاعليه‌السلام تفسیر و تبیین کند و با نگرشی تحلیلی ـ انتقادی بر مقطع تاریخی منتهی به ولایتعهدی امام رضاعليه‌السلام در پی حصول به این نتیجه است که مأمون کوشیده، با افزودن ضلع دیگری بر حاکمیت خود، مرکز ثقل مشروعیت را جابه‌جا کرده، توازن قوای هر دو طرف را به نفع خود برهم زند و تلاش او برای بهره بردن از پتانسیل علویان و رهبر ایشان امام رضاعليه‌السلام که در بین مسلمانان محبوبیت و مشروعیت و مقبولیت داشته، یک استراتژی حکومتی برای حل «بحران مشروعیت» ایجاد شده از قتل خلیفه مستقر بوده است.

واژگان کلیدی

عباسیان، بحران مشروعیت، ولایتعهدی امام رضاعليه‌السلام، مأمون، علویان، فرکلاف.

---

*. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران، ebadi_ahad@iaut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

مقدمه

مأمون (۱۹۸ ـ ۲۱۸ ق) نیک می‌دانست که ساختار مشروعیت حکومتش برای یدک کشیدن عنوان «هفتمین خلیفه عباسی» پس از عریان‌تر شدن جنگ قدرت در بین عناصر درون حاکمیت که منجر به رویارویی دو برادر و در نهایت، حذف امین (۱۹۳ ـ ۱۹۸ ق) شد، به راحتی شکل نخواهد گرفت و به درایت دریافته بود که اگر به سرعت، مردمان پراکنده سراسر قلمرو خلافت عباسی را با طناب محکمی به انقیاد و اطاعت وا ندارد، به زودی به سرنوشت برادرش گرفتار خواهد آمد؛ زیرا حکومت او در این کارزار، با دو دسته از مخالفان سرسخت و مدعی خلافت روبه‌رو بود و مشروعیت خود را از دو بعد اساسی، در خطر می‌دید: ۱. نارضایتی قاطبه اعضای خاندان حکومتی به سبب گسست سیاسی ایجاد شده.[۱] ۲. نارضایتی عمومی از حاکمیت عباسی و شخص مأمون.[۲] از قضا مأمون آگاه بود که توانایی رویارویی هم‌زمان با هردو جبهه را ندارد؛ ازاین‌رو با تیزهوشی، طرحی نو در انداخت و کانون مشروعیت خلافت را از خاندان عباسی به سوی رقیب تغییر داد و با مبحث دعوت امام رضاؑ (شهادت ۲۰۳ هـ) به درون قدرت، هم کانون مشروعیت خود را تعویض و تقویت نمود و هم رقابت سابقه‌دار عباسی ـ علوی را تحت کنترل درآورد. به‌طوری‌که با انتقال مرکز حکومت از بغداد به مرو، خود و خلافت نوپایش را از معرض توطئه‌های خاندان عباسی نجات داد و با ولایتعهدی امام رضاؑ، از زیر فشار شورش‌های گسترده علویان رها کرد.

فرضیه اصلی پژوهش این است که مأمون از محمل ولایتعهدی امام رضاؑ برای گشودن گره‌های حکومت خود استفاده کرد و دلیل اصلی او از این اقدام، ترمیم «مشروعیت» حاکمیتش بوده است. هدف این پژوهش، بررسی نقش غیرقابل‌انکار متغیر مستقل «مشروعیت» و حصول به این نتیجه مهم است که مأمون کوشیده، با افزودن ضلع دیگری بر حاکمیت خود، مرکز ثقل مشروعیت را جابه‌جا کرده، توازن قوای هر دو طرف را به نفع خود برهم زند. حائز اهمیت است که برخلاف رفتار سایر خلفا که عمدتاً در پی مبارزه و حذف امامان شیعه بودند، دعوت امام رضاؑ به مرو و پیشنهاد ولایتعهدی به آن حضرت، روشی جدید از سوی دستگاه حاکم در فرایند مقابله با بحران مشروعیت بوده است.

---

۱. «مشکل مأمون در این زمان، تنها علویان نبودند بلکه خاندان عباسی نیز عامل تهدیدکننده دیگری برای او به‌حساب می‌آمدند زیرا عباسیان و خاندان هاشمی، اختلافات دیرینه‌ای با مأمون داشتند و کشتن امین به‌دست طاهر سردار ایرانی مأمون به‌عنوان خلیفه مشروع که از نسل اعراب بود، بر خشم آنان افزود؛ به‌ویژه که مأمون در مقابل پایگاه آنها در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود و رضایتی به حضور در بغداد نداشت. (اکبری، ***تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام***، ص ۱۲۱).

۲. این نارضایتی عمومی در قالب شورش‌های سازمان‌یافته توسط علویان و بعضی گروه‌های غیرعلوی رهبری می‌شد. به‌عنوان مثال: «گرایش مامون به ایرانیان و سلطه و نفوذ مجدد آنان، سرانجام موجب رنجش اعراب و شورش‌های متعدد آنان شد. شورش ابوالسرایا در کوفه، نصر بن شبث در جزیره و محمد بن حسن معروف به سلق در واسط، نمونه‌هایی از عکس‌العمل اعراب متعصب... بود». (خضری، ***تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه***، ص ۶۷ و ۶۸).

لازم به یادآوری است که اقامه دلایل غیرمتقن برای اتفاق تاریخی قبول ولایتعهدی امام رضاعليه‌السلام، از قبیل اینکه مأمون برای کنترل امام و دور نگهداشتن آن حضرت از شیعیان، ایشان را به مرو فراخواند و ... نشان می‌دهد که تفکر تاریخ نویسی، هنوز از سطحی‌نگری و سطحی‌خوانی عبور نکرده است. این پژوهش سعی دارد نگاه عمومی حاکم بر این واقعه را از نظریه‌های رایج مبتنی بر تئوری توطئه که کل حرکت مأمون را فقط دسیسه‌ای برای سرکوب علویان و دستیابی بر امام‌عليه‌السلام، به قصد دورکردن ایشان از امت اسلامی و در نهایت به شهادت رساندن ایشان عنوان می‌کنند، به نگاه علمی و مبتنی بر «تحلیل گفتمان حاکمیتی» مأمون سوق دهد و اذهان را برانگیزاند که اگر قصد مأمون از دعوت امام به مرو، به شهادت رساندن ایشان بود، به‌عنوان خلیفه می‌توانست این کار را در مدینه انجام دهد و نیاز نبود که امام را به مرو بکشاند و به هیچ روی لازم نبود به‌واسطه این انتصاب، بر آتش خشم و دشمنی جریان عربی ـ بغدادی از پیش‌مخالف خود، بیشتر بدمد؛ کما اینکه حذف فیزیکی ایشان در مدینه، شاید هزینه کمتری برای وی می‌داشت و او می‌توانست به سهولت بیشتری خود را از بار شهادت امام برهاند.

این مقاله قصد دارد تا با بررسی زبان‌شناختی گفتمان حاکم بر واقعه ولایتعهدی امام رضاعليه‌السلام، به لایه‌های زیرین و پنهان آن، یعنی وضعیت رابطه قدرت و ایدئولوژی‌ها دست یابد و با واکاوی تفکرات حاکم بر گفتمان‌ها، به آشنایی‌زدایی انتقادی[1] دست پیدا کند. برای این منظور، از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده شده است. تحلیل گفتمان[2] شیوه‌ای است برای مواجهه و حل مسئله پژوهشی از طریق ساختارشکنی (واسازی) متن؛ به‌عبارت ساده‌تر، تحلیل گفتمان، پدیده‌ای جامعه‌شناختی برای تحلیل متون است که در آن، یافتن ارتباط آن متون با وقایع پسینی و پیشینی ضروری می‌نماید. زمانی که بخواهیم برای درک وقایع و حوادث دوره تاریخی موردِنظر اقدام کنیم، فهم این معنی بیش از پیش ضروری خواهد بود.[3] تحلیل گفتمان تلاشی است برای دستیابی به انگیزه‌ها و اندیشه‌های پنهان در پس

---

۱. آشنایی‌زدایی انتقادی به این معنی است که انتقاد، قصد کشف وجه تمایزی را دارد که وجه ادبی زبان را از زبان ساده و روزمره، مجزا می‌کند؛ به‌عبارتِ‌دیگر، بازیابی مفاهیم تازه در لایه‌های پنهان زبان و بیان گوینده برای دستیابی به اهداف و نیات او و تحلیل علل کردارهای بعدی‌اش.

۲. در حقیقت «تحلیل گفتمان»، روشی تحلیلی ـ توصیفی بر مبنای ساختار جمله و استفاده از ظرفیت عناصر تشکیل‌دهنده روایات، برای تحلیل ساختار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی یک واقعه تاریخی است. از آنجا که روایات دینی و جملات آن در غیاب بسیاری از عناصر تشکیل‌دهنده همان واقعه تاریخی و البته روایات مرتبط با آن شکل گرفته است، تحلیل، توصیف و کشف گفتمان مستتر در آن جملات، می‌تواند پژوهش را به مقصود نزدیک‌تر کند.

۳. کشف و بازگویی گفتمان ائمه، به‌ویژه رخدادهای سیاسی ـ تاریخی که در دوران حیات ایشان روی داده است، نیازمند مطالعات چندوجهی و مختلف و ارزیابی از طبقات و زوایای متنوع می‌باشد که شاید با پیروی صرف از یک جریان «روایی ـ تحلیلی» نتوان به حل همه این پیچیدگی‌ها دست یافت. این، درست همان نقصانی‌ست که در صورت تکیه صرف بر روایات موجود، رخ برخواهدنمود؛ علی‌الخصوص آنجا که روایت صحیح و مقرون به واقعیت، با مانع‌تراشی‌های جریان

متن؛ چراکه هیچ متنی، چه نوشتاری و چه گفتاری خنثی نیست، بلکه جهت‌دار است. شایانِ‌توجه است که «روایات» و «متون رسمی» باقی‌مانده، تنها الگوهای موجود برای بررسی این دوره و نحوه ظهور و بروز وقایعِ مرتبط است و در این بین با بررسی مدل موجود در متن روایات (یا فضای برآمده از دل روایات) و با استفاده از تحلیل گفتمان موجود در آنها، برای تبیین و تشریح موضوع، عمل شده و با استفاده از این شیوه تحلیل، متون و ارتباط پسینی و پیشینی آن، با مفهوم مشروعیت و نیاز حاکمیت وقت به تغییر کانون مشروعیت، پرداخته شده است.

تحلیل گفتمان انتقادی، یک رویکرد بِینارشته‌ای برای مطالعه گفتمان است که زبان را به‌عنوان شکلی از کارکرد اجتماعی بررسی می‌کند و بر نحوه بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به‌وسیله متن یا گفتگو تأکید می‌کند. در تحلیل متون سیاسی، کشف ایدئولوژی‌ها و شناخت روابط قدرت پنهان در آنها مدنظر قرار می‌گیرد که از طریق زبان (کلام) گوینده، به بازنمایی آن فرد از آن واقعیت و بار ایدئولوژیکی او پی می‌بریم. اولویت‌بندی‌ها و انتخاب‌ها بر پایه افکار و نگرش‌های فردی صورت می‌گیرد و این افکار استخراج می‌شوند. فرکلاف، گفتمان را به‌مثابه کردار اجتماعی می‌نگرد و سه لایه برای آن متصور است. داخلی‌ترین لایه، متن و محاط بر متن، کردار گفتمانی و محاط بر آن کردار اجتماعی است. براساس این الگو، هر نمونه کاربرد زبان، رویدادی ارتباطی و دارای جنبه‌های زیر است:

۱. متن (گفتار، نوشتار، نمادهای بصری یا ترکیبی از همه این موارد)
۲. کردار گفتمانی شامل تولید و مصرف متون (تحلیل بینامتنی)
۳. کردار اجتماعی (تحلیل کلان اجتماعی).[۱]

در تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، براساس شرایط اجتماعی تولید متن، سه سطح ارائه می‌شود که به‌ترتیب عبارت‌اند از:

الف) توصیف (که در آن به ویژگی‌ها و محتوای ظاهری متن توجه می‌شود)؛ در سطح توصیف، متن جدا از سایر متن‌ها و زمینه اجتماعی بررسی می‌شود. آن دسته از ویژگی‌های صوری که یک متن از آن

حاکم روبه‌رو بوده است که این دخالت، البته ضربات جبران‌ناپذیری بر کیفیت و صحت آن وارد نموده است. از همه مهم‌تر، عدم درک صحیح از موقعیت و گاه درک موضوعی از سوی راویان نیز، لطمات جبران‌ناپذیری بر روند شکل‌گیری گفتمان وارد کرده است؛ راویان، گاه در مورد شرایط و موقعیت‌های گفتمان روایی (حتی در لحظه وقوع رخدادها) نیز توضیح کافی و گویایی نداده‌اند و این غیاب زمینه‌ای در گفتمان روایی، اصل فهم آن را با مشکل مواجه ساخته است. (بشیر، گفتمان ولایتعهدی امام رضاؑ در میان دو رویکرد «زیست ـ قدرت» و «زیست ـ سیاست»، ***فرهنگ رضوی***، شماره۳، ص۵۰).

۱. ن.ک. عباسی، «بررسی رمان الصبار سحر خلیفه»، ***دوفصلنامه علمی پژوهشی نقد ادب معاصر عربی***، سال دوم، ش ۳، ص ۱۰۵.

تشکیل شده، می‌توانند به‌عنوان انتخاب‌هایی خاص از میان گزینه‌های مربوط به واژگان و دستور زبان موجود تلقی شوند که متن از آنها استفاده می‌کند. این تحلیل، تحلیل انتزاعی متن است.[۱] در این مرحله، شناخت متن در چارچوب بافت متن و تلاش برای یافتن ارتباط منطقی میان کلمات و هم‌نشینی آنهاست. «برای تحلیل یک متن پیش از هر چیز باید توجه داشت که موضوع پیام در انتخاب گونه زبانی، نقشی اساسی بر عهده دارد. هر موضوعی به‌ناچار گونه زبانی خاصی را می‌طلبد. سخن‌گو می‌داند کدام گونه را در ارتباط با کدام موضوع انتخاب نماید و می‌داند چگونه احساسات و حالات خود را در ارتباط با شنونده در مجموعه عناصر زبانی‌اش لحاظ کند. وی تشخیص می‌دهد کجا و از چه امکانات زبانی برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر بهره‌گیرد».[۲]

ب) تفسیر (که در آن به رابطه بین متن و تعامل و همچنین به مطالعه متن به‌عنوان منبع در فرایند تفسیر یا محصول فرایند تولید و بافت‌های موقعیتی و بینامتنی توجه می‌شود)؛ گفتمان‌ها و متن آنها دارای تاریخ و به مجموعه‌های تاریخی وابسته‌اند. در سطح تفسیر، بافت بینامتنی به این بستگی دارد که متن را به کدام مجموعه متعلق و چه چیزی را زمینه مشترک و مفروض بدانیم. پذیرش بافت بینامتنی مستلزم این است که به گفتمان‌های متون، از چشم‌انداز تاریخی نگریسته شود.[۳] ارزش ویژگی‌های متنی صرفاً با لحاظ کردن آنها در تعاملات اجتماعی است که صورت واقعی پیدا می‌کند؛ پس فقط پرداختن به صورت متن کافی نیست. به همین خاطر، متون براساس پیش فرض‌هایی که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهد، تولید و تفسیر می‌شوند. در تفسیر یک متن، ترکیبی از محتویات متن و ذهنیت (یا دانش زمینه‌ای) مفسر به کار بسته می‌شود. از نظر فرکلاف، قلمروهای تفسیر زمینه متن، مانند زمینه‌های بینامتنی، بر آگاهی‌های پیشین، مانند نظم‌های اجتماعی و کنش‌های متقابل تاریخی منطبق است. در این بخش، زمینه‌های مشترک بافت بینامتنی دخیل در آفرینش متن و وجوه اشتراک آن با گفتمان جاری در متن بررسی می‌شود.

ج) تبیین (که در آن، به ارتباط بین تعامل و ساختار و بستر اجتماعی توجه می‌شود و به تأثیرهای اجتماعی فرایند تولید و تفسیر متمرکز است. در این سطح، بیشتر عوامل اجتماعی و بار ایدئولوژیک آن مورد توجه قرار می‌گیرد)؛ مرحله تفسیر، به خودی خود، توان بیان روابط قدرت و سلطه و ایدئولوژی‌های نهفته در پیش‌فرض‌های یادشده را ندارد تا کنش‌های گفتمانی معمول را به صحنه مبارزه اجتماعی تبدیل کند؛ پس برای تحقق این هدف، تبیین انجام می‌شود. در این مرحله، مفسر به تفسیر متن به‌عنوان بخشی از

---

۱. فرکلاف، ***در تحلیل انتقادی گفتمان***، ص ۱۶۷.

۲. پهلوان‌نژاد و ناصری مشهدی، «تحلیل متن نامه‌ای از تاریخ بیهقی ...»، ***دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی***، ش ۶۲، ص۴۱.

۳. فرکلاف، ***در تحلیل انتقادی گفتمان***، ص ۲۳۰ و ۲۳۵.

روال‌های تقابل‌های اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد. توجه به این نکته در گذر از مرحله تفسیر به مرحله تبیین، ضروری است که بهره‌گیری از جنبه‌های گوناگون دانش زمینه‌ای، به‌عنوان شیوه‌های تحلیل در تولید و تفسیر متون، به بازتولید دانش مورد نظر خواهد انجامید که برای طرفین گفتمان، پیامدی جانبی و البته ناخواسته و ناخودآگاه است. این امر، درواقع در تحلیل و تولید صدق می‌کند. بازتولید پیونددهنده مراحل گوناگون تفسیر و تبیین است، زیرا درحالی‌که تفسیر چگونگی بهره جستن از دانش زمینه‌ای را در پردازش گفتمان موردِتوجه قرار می‌دهد، تبیین به شالوده اجتماعی و تغییرات دانش زمینه‌ای و بازتولید آن در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد.[۱]

فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی خود معتقد است، نظامات معناشناسی به‌صورت مستحکم و از پیش ثابت شده و نه به معنای برداشت‌هایی از جهان هستی، بلکه به‌مثابه خود جهان در اذهان ما نقش بسته‌اند که ما برای فهم و تغییر از فهم ابتدایی و دست یافتن به معنای مستتر در آن، می‌بایست آن نظامات معنایی را متزلزل کرده، به موضوع نقد تبدیل و در نهایت برای تغییر و فهم عمق مفهوم آن آماده نماییم.[۲]

البته نباید از نظر دور داشت که در تحلیل متون روایی، برخلاف سایر متون که معمولاً با مشکل عدم درک حقیقت روبه‌رو هستیم، مشکل انحراف وجود ندارد؛ چراکه این متون برخاسته از باور و اعتقاد به معصومین علیهم‌السلام می‌باشد. اما به‌طور معمول، مشکل غیبت و عدم حضور زمینه‌ای رخ داده، ما را به گسستگی روایات متقاعد می‌کند. به‌طور مثال به‌نظر می‌رسد تسلط سیاسی خلفای عباسی و نهاد قدرت بر قرائت رسمی ارائه شده، [۳] کشف و رسیدن به گفتمانی دقیق و شفاف از دوره حیات ائمه علیهم‌السلام را سخت‌تر کرده باشد و دقیقاً به همین دلیل، در این پژوهش، فقط نقل‌قول‌های مستقیم مدنظر قرار گرفته است که احتمال انحراف آن بسیار کمتر از سایر متون می‌باشد. این پژوهش به تولید اطلاعات جدید از تحلیل متون روایی و رسمی‌نگاری برای واقعه ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام مبادرت کرده و امیدوار است تسلسل نامبارک گفته‌های پیشینیان در مورد آن واقعه و تکرار مکرر آن، توسط پسینیان را بشکند.

پیشینه تحقیق

در مورد واقعه ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام، کتاب‌ها و مقالات متعددی (با روش تحلیل غیرانتقادی) نگاشته شده

---

۱. همان، ص ۲۴۵ ـ ۲۱۵.

۲. ن.ک. همان، ص ۲۷.

۳. نباید از نظر دور داشت که رفع گسست اندیشه‌ای آنچه که متون شیعی باید از عملکرد ائمه تصویرکند، به تلاشی بیشتر از تصویرسازی تاریخ‌نگاران درباری دوره عباسی نیاز دارد و این مهم، با کمک پژوهش‌های متعدد، متوالی و بدون موازی‌کاری، به تجزیه و تحلیل دقیق متون محتاج است.

و هرکدام، از زاویه‌ای خاص به موضوع نگریسته‌اند؛ در میان پژوهش‌های صورت گرفته، گاه به‌طور مختصر و گذرا به موضوع مشروعیت اشاره شده است.[۱] در سال‌های اخیر مقاله «گفتمان ولایتعهدی امام رضاؑ در میان دو رویکرد «زیست ـ قدرت» و «زیست ـ سیاست» توسط اندیشمند ارجمند، دکتر حسین بشیر، با رویکرد تحلیل گفتمان منتشر گردیده است. تفاوت اساسی مقاله حاضر با نمونه‌های مورد اشاره در این است که در آنها گزاره «مشروعیت»، به‌عنوان متغیر مستقل و تأثیرگذار اصلی در نظر گرفته نشده ولی در این پژوهش، مشروعیت بخشی ولایتعهدی امام رضاؑ، ریشه کاوی شده است.

الف) تبیین بحران مشروعیت در خلافت مأمون

۱. دلایل و زمینه‌های بروز بحران

مأمون، پس از درگیری‌های بغداد و قتل برادر به خلافت رسید؛ اما چون بیشتر در بین مردم مرو و خراسان محبوبیت داشت[۲] مرو را تخت‌گاه خویش قرار داد. حضور مأمون در مرو و البته در این بین، عدم وجود فرد برجسته دیگری که مورد قبول و اعتماد همه طرف‌های خاندان عباسی باشد، اوضاع را پیچیده‌تر کرده بود. اوضاع شام و عراق به شدت آشفته بود و شورش‌های پی‌درپی گروه‌های مختلف، از عکس‌العمل اعراب متعصب در برابر سیاست‌های مأمون حکایت داشت.[۳]

هرچند مشکل عمده خلافت نوپای مأمون پس از تفوق بر امین و تثبیت ظاهری خلافتش، شورش‌هایی بود که به‌دلیل فترت قدرت، در نواحی مختلف قلمرو اسلامی اوج گرفته بود، [۴] اما جدی‌ترین مسئله‌ای که خلافت عباسی، حتی از قبل از دوران مأمون نیز با آن روبه‌رو بود، علویان بودند. ازنقطه‌نظرِ تاریخی، عباسیان همواره بیشترین وحشت را از علویان داشتند زیرا آنها تنها گروهی بودند که امکان و توان بالقوه جانشینی عباسیان را داشتند و ازاین‌رو همواره رقیبی جدی برای آنان به‌شمار می‌آمدند.[۵] ولی

---

۱. به‌طور نمونه: ن. ک. منتظرالقائم، ***تاریخ امامت***، ص ۲۲۵؛ ناظمیان فرد، «واکاوی کاربرد رنگ سیاه در میان عباسیان»، ***مجله مطالعات تاریخ فرهنگی***، ص ۱۳۸؛ عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا***ؑ، ص ۸۵، ۹۱ و ۹۵.

۲. ن.ک: براتی دشت بیاض، «نقش امام رضاؑ در وحدت ملی و انسجام اسلامی عصر عباسی»، ***مجله تاریخ‌پژوهی***، ص ۸۶

۳. به‌عنوان نمونه، شورش نضر بن شبث بر علیه مأمون که از کشته شدن امین به خشم آمده و از او به سبب تکیه بر مردم مرو و خراسان و به حاشیه راندن عناصر عربی کینه به دل داشت ... او خلافت را حق آل‌عباس دانسته و می‌گفت: «از این رو با مأمون می‌جنگم که عجم را بر عرب برتری داده است». (همان، ص ۸۵).

۴. علویان به سرعت بر حجاز (مکه و مدینه)، یمن، کوفه، بصره، واسط و اهواز مسلط شدند و دعوتشان در تمام این مناطق گسترده شد (یعقوبی، ***تاریخ یعقوبی***، ج ؟؟، ص۴۴۴ ـ ۴۴۶). تشکیل دولت «ادریسیان» در شمال آفریقا، قیام «حمزه آذرک» رهبر خوارج در سیستان، قیام «بابک خرمدین» در آذربایجان و ... ضربات سهمگینی بر پیکره خلافت وارد کرده بود.

۵. آنان در دوره انتقال قدرت از امویان، فرصت یافته و شبکه عظیمی از یاران خود را در همه سرزمین‌های اسلامی تشکیل داده بودند. تشکیلاتی موسوم به سازمان وکلا که بالقوه خطری جدی برای عباسیان بود.

این قیام‌ها از سال ۱۹۹ ق، با آغاز حکومت مأمون شدت بیشتری گرفته بود. پیچیدگی مشکلات سرزمین وسیع خلافت و رویارویی علنی بغدادیان از یک طرف و شورش‌ها و قیام‌های سازمان یافته علویان از دیگر سو، موجب شده بود که مأمون نتواند پایه‌های خلافت نوپای خود را مستحکم نماید و به تعبیر حاکمیتی، «مشروعیت سیاسی» حکومت خود را تحقق نیافته تلقی می‌نمود. «حکومت مأمون ... به‌طور روزافزونی در معرض تهدیدها قرار گرفته بود و ... از جانب وی انجام یک حرکت و یا یک اقدام تند لازم می‌نمود تا نگذارد بیش از آن، شکاف در ارکان قدرتش بیفتد».[۱] بدین‌سبب مجبور بود برای تحکیم خلافت خود، کانون و مرکز ثقل مشروعیتی جدیدی «بیابد» یا «ایجاد» و تعریف نماید.

۲. تغییر گفتمان رایج قدرت

در بحبوحه چالش خلاء قدرت، مأمون برای کنترل اوضاع و تغییر موازنه قدرت، فکری نو اندیشید و دست به اقدامی کاملاً بدیع زد و برای آشتی دادن محافل شیعیان که در آن زمان در ایران رو به فزونی داشت و با موجودیت خلافت مأمون و اندیشه‌های او متناسب می‌نمود، اقدام کرد. مأمون با طرح شعار قدیمی عباسیان: «الرضا من آل‌محمدﷺ»، هم برای عباسیان و هواداران‌شان و هم برای شیعیان، حس نوستالژیکی ایجاد و با بازسازی آن، چتری واحد برای مخالفین و موافقین ایجاد کرد. «او تلاش داشت تحت این ایدئولوژی، هم عباسیان و هم علویان را جذب کند».[۲] وی امیدوار بود که مسلمانان، گرد عضوی از خاندان بنی‌هاشم فراز آیند که نقشی در منازعه عراق و خراسان نداشت و از توان متحدکردن علویان نیز برخوردار بود، به همین دلیل سراغ امام رضاؑ رفت. «وی چاره اندیشید که اگر بزرگ و آقای علویان را نزد خود آورَد، می‌تواند این قیام‌ها را کنترل و مشروعیت حکومت خود را نیز تثبیت کند ... ازاین‌رو امام رضاؑ را به مرو دعوت کرد».[۳]

سیاست واردکردن امامؑ به درون حاکمیت، درست هنگامی بود که مأمون، در شرایطی بحرانی قرارداشت و به‌وسیله این گفتمان سیاسی، ایدئولوژی جدیدش را در سرزمین خلافتی خود جایگزین کرد.[۴] «مأمون بر آن بود که با آمدن امام رضاؑ به مرو، بتواند علاقه مردم را به علویان، به سمت امام که

---

۱. عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا***، ص ۶۸.

۲. ناظمیان‌فرد، ***واکاوی کاربرد رنگ سیاه در میان عباسیان***، ص ۱۳۸.

۳. منتظرالقائم، ***تاریخ امامت***، ص ۲۲۵.

۴. نزدیکی با شیعیان برای برقراری ارتباط یا کم‌رنگ کردن سایر عناصر قدرت، از تاکتیک‌های قدیمی عباسیان بود؛ چنان‌که «مهدی، یعقوب بن داوود، زعیم شیعیان زیدی را به‌عنوان وزیر خود منصوب کرده بود» (طبری، ***تاریخ طبری***، ج ۱۲، ص ۵۱۲۵؛ حسین، ***تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم***، ص ۶۶). «به‌نظر می‌رسد تا سال ۱۶۹ ق که مهدی درگذشت، رابطه بین عباسیان و علویان همچنان برقرار بود». (همان، ص ۶۷).

اکنون ولی عهد او بود، سوق داده و قدم مهمی به نفع دولت خود بردارد».[۱]

از دیگر سو، باتوجه‌به حوادث پیش آمده، مأمون از عباسیان و حمایت‌های آنان ناامید بود و خود را به جایگزینی علویانی که (صرفاً از بعد استفاده سیاسی) قابلِ‌اتکا یافته بود ناگزیر می‌دید[۲] و تلاشش برای نزدیک شدن به علی بن موسی الرضاعليه‌السلام،[۳] عملاً از دور خارج کردن جریان عربیِ ایرانی‌ستیز مخالفش در بغداد بود. علاوه بر آن، ایدئولوژی جدید دو کارکرد جدی برای مأمون داشت: از یک‌سو در میان گروندگان و اطرافیان وی وحدت تألیفی پدید می‌آورد و از دیگر سو با طرح نگرش‌ها و آرمان‌هایی در قالب فکری نو، مبنای نظری و تئوریک برای مشروعیت ایجاد می‌کرد.[۴] این دو رویکرد، اصلی‌ترین هدف مأمون، یعنی خلق نقطه مشروعیتی جدید و ایجاد اجتماع مردمی حول آن را به مقصود می‌رساند؛ ولی نباید از نظر دور داشت که عداوت تاریخی خاندان عباسی با مأمون نیز در نزدیک شدن او به دودمان علوی و هوادارانشان تأثیر بسزایی داشت. با همه این احوال، هر چند مأمون توانسته بود به حکومت دست یابد ولی در جلب اطمینان اعراب با شکست روبه‌رو گردیده بود چراکه بنی‌هاشمِ ساکن بغداد، مأمون را ایرانی و در فکر گذر از خلافت «عربی ـ هاشمی ـ عباسی» می‌دانستند و او را در سرکوب امین (که از پدر و مادری عرب بود) به تندروی محکوم می‌کردند.[۵]

ب) تحلیل گفتمان دو سوی منازعه مشروعیت

بحران مشروعیت در حکومت مأمون را می‌توان دستِ‌کم از دو زاویه، در کلام مستقیم دو طرف تحلیل و تفسیر کرد: اول کلام مأمون که بعد از شهادت امام رضاعليه‌السلام در نامه‌ای به بغدادیان به تفسیر علل انتخاب امام می‌پردازد و از سوی دیگر، فرمایش‌های امام رضاعليه‌السلام در بحبوحه منازعه قبول ولایتعهدی. هرچند امام رضاعليه‌السلام در معادله قدرت عباسی ذینفع نبودند ولی ورود ایشان به صحنه ولایتعهدی، موازنه قدرت و گفتمان جاری حاکمیت عباسی را تغییر داد؛ بنابراین تحلیل کلام و رفتار ایشان می‌تواند بخشی از حقایق حاکم بر واقعه ولایتعهدی را رمزگشایی نماید؛ نحوه برخورد ایشان با مواضع مأمون نیز، زوایای تاریک اندیشه و گفتمان خلیفه را قابل درک‌تر می‌کند. در این بخش، روش توصیفی ـ تحلیلی به کار گرفته شده

---

۱. جعفریان، ***از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی***، ص ۲۳۷.

۲. ن.ک. اکبری، «ضرورت‌های سیاسی در دعوت امام رضاعليه‌السلام به خراسان»، ***مجله مشکوه***، ش ۸۹، ص ۳۸.

۳. او با ظرافت خاصی می‌کوشید تا وانمود کند خلوص نیت دارد و از سر اعتقاد به حق علویان و ارادت به امام رضاعليه‌السلام به این کار دست زده است. این ظاهرسازی به اندازه‌ای جدی بوده است که بعضی از نویسندگان، مأمون را به‌عنوان فردی شیعه شناخته‌اند (ن.ک. بیهقی، ***تاریخ بیهقی***، ص ۱۵۶؛ سیوطی، ***تاریخ خلفا***، ج ۱، ص ۲۶۳)

۴. ناظمیان‌فرد، ***واکاوی کاربرد رنگ سیاه در میان عباسیان***، ص ۱۳۸.

۵. ن.ک: عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا***عليه‌السلام، ص ۵۵، ۶۰ و ۶۵.

و برای انجام تحلیل گفتمان، از روایت کتاب ***عیون الاخبار الرضا***ﷺ اثر شیخ صدوق استفاده شده و گفتمان دو سوی منازعه، با الگوی تحلیل نورمن فرکلاف، در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، جداگانه بررسی و تحلیل شده است.

۱. گفتمان مأمون در ولایتعهدی

علی‌رغم تلاش مأمون برای سرپوش گذاشتن به نیت اصلی خود از پیشنهاد ولایتعهدی، تحلیل مجموعه عملکرد و گفتار او، در چندجا به صورتی گذرا، نیت اصلی او را آشکار می‌کند؛ مخصوصاً در برابر اعتراض اعضای خاندان عباسی در باب ولایتعهدی امام رضاﷺ، مطالبی را بیان می‌کند که خطوط اصلی سیاست وی را روشن می‌سازد:

> ... ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم، که مردم را به خدمت ما خوانده، به سلطنت و خلافت ما اعتراف کند.[۱]

۱ـ۱. توصیف گفتمان مأمون

در بررسی تحلیل انتقادی گفتمان مأمون، بیشتر به این نکته‌ها توجه می‌شود: انتخاب واژگان، کاربرد ضمایر، ترادف کلمات و ... گوینده علیرغم سعی شدید در استتار مقصود اصلی خود، در اینجا با انتخاب واژگانی کوتاه و موجز، بر نیت معلوم خود برای شخص ولیعهد، تأکید و تمامی آمال، اهداف و نیات خود را برملا می‌سازد:

۱ـ۱ـ۱. ما، او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم ...

الف) نحوه خطاب افراد در کلام مأمون، رابطه قدرت را عیان می‌سازد. کاربرد ضمیر «ما» به جای ضمیر اول شخص «من» و فعل جمع «دادیم» به جای فعل اول شخص «دادم» در این جملهٔ مأمون برای خطاب به خود، از تفرعن شخصیت او و زیردست‌پنداری امام خبر می‌دهد و اینکه معلوم بدارد چه کسی بر کلیت امور اشراف داشته و تصمیم‌گیرنده و آمر اصلی چه کسی بوده است.

ب) «ولیعهد قرار دادن»، از حتمیت وقوع یک امر و فصل‌الخطاب بودن تصمیم وی در امر ولایتعهدی و اطمینان و اعتمادبه‌نفس گوینده از کل ماجرا، از آغاز تا انجام آن حکایت دارد. ترکیب فعلی «ولیعهد قرار دادیم»، نشان می‌دهد که گویا وی چیز بی‌جان و بی‌اراده‌ای را در جایی گذاشته و طرف مقابل، توان سرپیچی و استنکاف از فرمان بلامنازع او را نداشته است.

---

۱. شیخ صدوق، ***عیون الاخبار***، ص ۱۷۰.

۲ـ۱ـ۱. مردم را به خدمت ما خوانده ...

الف) انتخاب و استخدام واژه «خدمت» به جای واژگانی نظیر «به سوی»، «به طرف» یا حتی «اطاعت» و نظیر اینها، ناشی از روح برتری‌جویی و استیلاطلبی گوینده و مطلق‌العنان بودن قدرت و سرمستی از پیروزی‌ها و کامروایی‌های مدنظرش بوده است. وی به جای این مفهوم که این خلیفه است که می‌بایست در خدمت مردم باشد، مردم را در خدمت و فرمان‌بردار محض خود می‌خواسته و همه تلاش و نیت خود را آشکار می‌کند. یعنی، او تلاش دارد که مردم به هر طریقی در خدمتش باشند و رابطه سلطانی ـ رعیتی را به هر نحو ممکن برقرار سازد.

ب) گویا شخص موردِنظر، وظیفه داشته، مردم را «به سوی» یا «به اطاعت» یا به تعبیر خود وی، «به خدمت» خلیفه «بخواند» و گوینده، هیچ اختیاری برای شخص ولیعهد قائل نبوده است. در اینجا نیز، ولیعهد بایستی به‌مثابه ابزاری بی‌اراده در خدمت منویات او می‌بوده و مردم را «به خدمت» خلیفه فرا می‌خوانده است ...

۳ـ۱ـ۱. به سلطنت و خلافت ما اعتراف کند.

الف) مترادف قراردادن دو واژه «سلطنت» و «خلافت» و مهم‌تر از آن، تقدم واژه سلطنت بر خلافت، نشان می‌دهد که مأمون برای خود، شأنیتی همتای یک پادشاه قدر قدرت قائل بوده و در جهان‌بینی او، قدرت مطلقه‌اش چیزی فراتر از خلیفه یک حاکمیت اسلامی بوده است که اصولاً وظیفه‌اش تجری قوانین شرع بر سرزمین‌های تحت سلطه و مردمان عمدتاً مسلمان آن بوده است. پادشاهی که جان، مال و ناموس «رعیت» بر او روا بوده و فارغ از اصول شریعت، می‌توانسته هر رفتار و کرداری را بر آنان جاری سازد.

ب) استفاده از واژه «اعتراف»، نیات مأمون را در دو وجه آشکار می‌کند. اول اینکه: ولیعهد موظف بوده خود، شخصاً به حقانیت خلیفه و قانونی بودن حکومت او اقرار نماید و آن را به‌صورت مطلق بپذیرد؛ کما اینکه اعتراف، بار معنایی مضاعفی نیز دارد و می‌تواند دال بر متهم‌انگاری طرف مقابل باشد که تا به کلامی معترف نباشد، آن اتهام از وی مبرا نمی‌شود. دوم: همان مفهوم را در برابر مردم بیان دارد و مردم را نیز با اعتراف و اقرار خود همراه سازد و آن اقرار را به آنان نیز بقبولاند.

۲ـ۱. تفسیر گفتمان مأمون

این گفتمان که مأمون به «اعتراف امام به صلاحیت سلطنت و خلافت» خود تأکید مستقیم دارد و به نوعی نیاز و توقع خود را بدان ابراز می‌دارد، از وجود چند وجه در زمان وقوع آن (زمان خلق گفتمان ولایتعهدی، نه زمان بیان آن) حکایت دارد:

الف) برجستگی شخصیت امام از دیدگاه مأمون.
ب) قدرت و نفوذ بسیار زیاد امام در بین توده مردم.[۱]
ج) قبول و اذعان به صلاحیت و شایستگی سیاسی و اجتماعی امام علیه السلام.[۲]
د) نیاز «به تأیید» خلافت مأمون از سوی یک رهبر معنوی بلندپایه.[۳]

اینکه یک ولیعهد، مردم را به خدمت پادشاهی «بخواند» و به حقانیت او «اعتراف» کند، مهم‌ترین نکته این گفتمان است؛ چراکه به‌طور طبیعی، هیچ ولیعهدی مأموریت ذاتی برای «خواندن» مردم «به خدمت» خلیفه یا پادشاه حاکم را ندارد و اصولاً کسی که منصوب فردی بالاتر است، بالذاته نمی‌تواند موجب تحکیم و تثبیت حاکمیت و ارتقای محبوبیت آن فرد باشد. به‌ویژه منصوبی چون ولیعهد، که اساساً تا آخرین لحظه حیات پادشاه یا خلیفه، مقامی صوری است و نقش چندانی در مراودات دربار ندارد و در مطلوب‌ترین حالت، وظیفه حفظ کیان شاهی و تاج‌وتخت را پس از مرگ خلیفه برعهده دارد و تا آن روز، باید مطیع بی‌چون‌وچرای اوامر پادشاه حاضر باشد. پس طرح چنین خواسته دور از انتظاری از ولایتعهدی امام، انگیزه و نیت اصلی مأمون از ایجاد آن گفتمان و هدف‌گذاری خارج از عرف او را به وضوح نمایان می‌سازد.

۳ـ۱. تبیین گفتمان مأمون

مجموعه توقعات مأمون از امام رضا علیه السلام و ولایتعهدی ایشان، نشان می‌دهد که:

اولاً: مأمون و حاکمیتش، نیاز به «تأیید» از جانب فردی بسیار ذی‌نفوذ و صاحب موقعیت اجتماعی داشته که بدون آن، پایه‌های حاکمیتی و مشروعیت وی دچار گسست می‌گردید؛ بنابراین، شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر امپراتوری عباسی و سلسله رویدادهای پیشینی که به تفصیل توضیح داده شد، موجب خلق این گفتمان گردید.

---

۱. استقبال بسیار شدید و دور از انتظار مردم شهرهای مسیر هجرت امام از مدینه به مرو (که در منابع متعدد بر آن تأکید شده) و مهم‌تر از آن، روایت حدیث سلسله‌الذهب که امام علیه السلام در حضور ده‌ها هزار نفر از مردم شهر نیشابور خواندند، شاهدی بر محبوبیت و نفوذ والای ایشان در جامعه آن روز خراسان است؛ آن طور که نوشته‌اند: «... بیش از بیست هزار نفر این حدیث را می‌نوشتند ...» (شیخ صدوق، ***عیون اخبار الرضا***، ج ۲، ص ۱۳۵)

۲. در توصیف امام، مأمون برای عباسیان نوشته است: «...کسی در زمین باقی نمانده که به لحاظ فضیلت و پاکدامنی از او وضع روشن‌تری داشته و یا به لحاظ پارسایی و زهد در دنیا و آزادگی بر او فزونی گرفته باشد...» (معتزلی، ***شرح النهج***، ج ۷، ص ۱۶۱ و ۱۶۲، به نقل از عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا*** علیه السلام، ص ۵۱).

۳. شاهد این مدعا، در کلام صریح مأمون در نامه‌اش به عباسیان هویداست؛ آنجا که به صراحت می‌نویسد: «...او مردم را به سوی خویشتن فرا می‌خواند. ازاین‌رو خواستیم ولیعهد ما بشود تا هرچه مردم را به خویشتن جلب کند، همه به نفع ما تمام بشود...» (شیخ صدوق، ***عیون الاخبار***، ۷۱ و ۷۰) یا در جای دیگری از همان نامه نوشته است: «...کسی از او بهتر، جلب خشنودی خاص و عام نمی‌کند...» (معتزلی، ***شرح النهج***، ج ۷، ص ۱۶۱ و ۱۶۲، به نقل از عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا*** علیه السلام، ص۵۱).

ثانیاً: مأمون، دوام و قوام حکومتش را به آن «تأیید» مستظهر نموده بوده است؛ وگرنه برای اعطای مقام ولایتعهدی، نیازی به تهدید نبوده و هر کسی جز معصومؑ، به طوع و رغبت آن را می‌پذیرفته و دست‌بوس خلیفه نیز می‌شده است. پس قبولاندن ولایتعهدی به کسی که (چنان که در ادامه خواهیم دید) هیچ تمایلی برای پذیرش آن ندارد، حاکی از استیصال شدید مأمون و حکومتش در برابر مشکلات و بحران‌های متعددی است که به تفصیل بیان شد و نیاز شدید و حیاتی به وجود و حضور آن شخص در ساختار حاکمیت، که به‌زَعمِ مأمون می‌توانست علاوه بر «تأیید» حقانیت و مشروعیت خلافت او، موجب حل بسیاری از آن مشکلات و بحران‌های ریزودرشت آن باشد.

۲. گفتمان امام رضاؑ در ولایتعهدی

امام برای پذیرفتن ولیعهدی شرطهایی گذاشته و از مأمون خواسته بودند:

> هرگز کسی را به مقامی نگمارد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد، بلکه از دور مشاور امر حکومت باشد.[۱]

ایشان پس از قبول ولایتعهدی نیز می‌فرمایند:

> ... این امر، هرگز نعمتی برایم نیفزوده است. من در مدینه که بودم دست خطم در شرق و غرب اجرا می‌شد. در آن موقع، استر خود را سوار می‌شدم و کوچه‌های مدینه را می‌پیمودم و این از همه چیز برایم مطلوب‌تر می‌نمود ... .[۲]

۱ـ۲. توصیف گفتمان امام رضاؑ

در بررسی تحلیل انتقادی گفتمان امام رضاؑ، بیشتر به این نکته‌ها توجه می‌شود: انتخاب واژگان، کاربرد ضمایر، تضاد کلمات و قیود نفی صریح و ... گوینده در کمال وضوح، شروط و نگرانی‌های خود را بیان می‌دارد و بی‌هیچ واهمه‌ای، با نهایت درایت و آینده‌نگری، تمام ابعاد مسائل را سنجیده و در ایجازی مطلق، با انتخاب بهترین و جامع‌ترین واژگان، منظور خود را به‌طور کاملاً شفاف و بی‌پرده، علنی می‌نماید.

۱ـ۱ـ۲. هرگز کسی را به مقامی نگمارد و نه کسی را عزل کند.

امام پیش از قبول ولایتعهدی اجباری، اولین شرطی که می‌گذارند عدم دخالت در «عزل» و «نصب» مقامات دربار است. ایشان با استفاده از قید نفی مطلق «هرگز»، تکلیف خود و شنوندگان را مشخص می‌نمایند و به‌طور علنی در حضور همگان اعلام می‌دارند که هیچ نقشی در امور اجرایی حاکمیت نخواهند داشت.

---

۱. ن.ک. شیخ صدوق، ***عیون الاخبار***، ص ۱۸۳.

۲. ن.ک. همان، ص ۱۶۷.

۲ـ۱ـ۲. نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد ...

امامؑ دو سوی یک مفهوم عمیق اجتماعی را مدنظر قرار داده، با استفاده از قید نفی تأکیدی «نه»، از بسامد هر دو طرف، تبری می‌جوید. ایشان بدون هیچ مقدمه‌ای، «رسم» و «سنت»های اجتماعی را لحاظ کرده، از عدم دخالت خود در هرگونه تغییر و دگرگونی آنها را اعلام می‌نمایند. ایشان نیک می‌دانند که دست بردن در سنن و آداب اجتماعی، چه تبعاتی دارد و چگونه می‌تواند توازن و نظم جامعه را به‌هم‌ریخته، باعث بروز مشکلات عدیده‌ای گردد.

۳ـ۱ـ۲. ... از دور مشاور امر حکومت باشد.

امام با این کلام، در مقابل بایدها و نبایدهای مأمون موضع‌گیری و چارچوب اجرایی خود را مشخص و حدود انتظارات را فقط به «مشورت» در امر مملکت‌داری محدود کردند. زیرا مشاور یک حاکم یا خلیفه، هیچ دستور و فرمانی صادر و در هیچ امری دخالت نمی‌کند و صرفاً در حد نظر، اندیشه و تفکر همکاری می‌نماید که حاکم فی‌نفسه می‌تواند راهنمایی او را بپذیرد یا رد کند.

٤ـ۱ـ۲....این امر، هرگز نعمتی برایم نیفزوده است.

الف) امامؑ با گزینش ترکیب «این امر» که کنایه از مسئله ولایتعهدی است، حق جایگاه آن مقام را به خوبی ادا می‌کند. او نه قصد بزرگنمایی آن را دارد و نه مرادش، استخفاف مقام جانشینی خلافت است؛ پس با انتخاب این ترکیب معتدل کلامی که وزن اعتباری مناسبی دارد، شأن پست دولتی را حفظ و هم‌زمان، بزرگی منش خویش را آشکار می‌کند.

ب) ایشان با استفاده از قید نفی مطلق «هرگز»، شنونده را آماده پذیرش مفهوم مهمی می‌نماید که همان بی‌ارزشی آن مقام، برای شخص ایشان می‌باشد.

ج) گزینش واژه «نعمت» به جای کلماتی چون «شأن»، «مقام»، «رتبه» یا امثال آن، مجدداً ضمن تأکید بر اهمیت پست ولایتعهدی، بی‌توجهی مطلق امام به آن را نشان می‌دهد چراکه هیچ نعمتی بر ایشان «نیفزوده است». یعنی امام، شأن و جایگاه معنوی خود را در مرتبه‌ای می‌بینند که مقام ولیعهدی، نه تنها نمی‌تواند چیزی بر آن «بیفزاید»، بلکه حتی به‌نظر ایشان، از ارج و منزلت آن نیز خواهد کاست.

۵ـ۱ـ۲. من در مدینه که بودم دست خطم در شرق و غرب اجرا می‌شد.

الف) یادکرد از «مدینه» در این جمله، نشان از حس علاقه قلبی و ارتباط روحی امام با آن شهر و خاندان و خانواده خود و بیان تأسف و تحسر از خروج ناخواسته و اجباری حضرت از شهر پیامبرﷺ دارد.

ب) مراد از گزینش ترکیب «دست خط»، از طرفی بیان گستره نفوذ کلام و قلمرو فرمان آن حضرت در پیش از انتصاب به ولایتعهدی مأمون و از طرف دیگر، اذعان به بی‌اهمیتی آن مقام حکومتی برای

ایشان است. چراکه تمام یاران و پیروان در اطراف ایشان بودند و بی‌تردید، با رغبت و علاقه‌مندی، فرامین دینی و ارشادات مذهبی ایشان را به جان‌ودل شنیده و اطاعت می‌کردند و اعطای مقام آلوده به جیفه دنیوی ولایتعهدی اجباری، نمی‌توانسته موجبات خشنودی و تفاخر آن حضرت را فراهم آورد.

ج) استفاده از کلمات متضاد «شرق» و «غرب» برای بیان حیطه انفاذ کلام و حکم شرعی امام، قطعاً متضمن مبالغه نیست و با وجود پراکندگی پیروان سینه‌چاک ایشان در مدینه و شهرهای اطراف و کل حجاز و بیرون آن، از عراق و شام تا فارس و خراسان و حتی فراتر از حوزه قلمرو عباسیان در کل سرزمین‌های اسلامی، گستردگی مردمی که مشتاقانه تشنه دیدار و مجالست با ایشان بودند را، به‌خوبی نمایان می‌سازد.

۲ـ۱ـ۶. در آن موقع، استر خود را سوار می‌شدم و آرام کوچه‌های مدینه را می‌پیمودم ...

الف) بیان واژه «استر»، اوج هنرنمایی کلامی امام در این چند جمله است؛ سوار بر «استر» بودن، بیان‌گر سبک ساده زندگی امام و نمایان‌گر طبع بی‌آلایش و روحیه مردمی آن حضرت و آرامش خاطر ایشان در مدینه و در کنار اصحاب و یارانشان می‌باشد و از سوی دیگر، بی‌علاقگی ایشان به زرق‌وبرق‌های زندگی اشرافی دربار مرو را به عیان نشان می‌دهد.

ب) «استر»ی که امام در مدینه سوارش بوده و آرام در کوچه‌های مدینه راه می‌پیمود، بر مرکب طلایی ولایتعهدی عباسی رحجان و برتری دارد! بار معنایی این کلام در آن موقعیت و در آن مجلس شاهی، از طرفی تقدم «ارزش» معنوی آن شیوه رهبری، بر شیوه زیست در دربار خلیفه را متذکر می‌گردد و از طرف دیگر شجاعت امام را بی‌پرده آشکار می‌سازد که نه‌تنها دربار و تشریفات و مناسبات آن هیچ ارزشی برایشان ندارد، بلکه از خلیفه و قدرت دنیوی و ضرب‌وزور او نیز هیچ هراسی به دل راه نمی‌دهند.

۲ـ۱ـ۷. ... و این از همه چیز برایم مطلوب‌تر می‌نمود.

الف) مراد از ضمیر اشاره «این»، همان سوار بر استر بودن و ... است؛ اینکه به جای ضمیر اشاره «آن» که دلالت بر گذشته و زندگی ایشان در مدینه دارد، از ضمیر اشاره «این» استفاده می‌شود، نشان می‌دهد که امامؑ هرگز از حال‌وهوای زندگی ساده در مدینه خارج نشده و مقام و پست دنیوی نتوانسته بر منش و رفتار امام تأثیر بگذارد.

ب) «همه چیز»، بر دنیا، مقام، جانشینی خلافت و تمام ضمایم دنیوی و متعلقات دربار دلالت دارد. امام, آرامش سوار شدن بر استر و راه پیمودن در کوچه‌های مدینه را از «همه چیز» «مطلوب‌تر» می‌دانند و به این بیان، بی‌ارزشی دنیا و مقام‌های سطحی و زودگذر آن را به حاضرین دربار مأمون متذکر می‌شوند.[۱]

---

۱. و شاید اشاره‌ای به سخن جدش امیرالمؤمنینؑ که کفش کهنه‌ای را از حکومت برتر معرفی فرمود.

۲ـ۲. تفسیر گفتمان امام رضا

الف) گماشتن و عزل افراد، از گذشته تا حال جزء امور جاری تمام سیستم‌های حکومتی بوده و چیز بعید و دور از انتظاری نبوده است ولی امام با تبری جستن از دخالت در آن، خود را از تمام حسن و عیب‌ها و عواقبش دور نگه داشته، با محاسبه تمام ابعاد امر، صلاح را در دخالت نکردن در آن می‌بینند؛ چراکه دخالت در آن، علاوه بر تأیید اعمال و کردار کارگزاران حکومتی، موجب قوام و دوام حاکمیت و تأیید ظلم‌ها و اجحافات آنان بر زیردستان و مردم عادی محسوب می‌شده و شخصی چون امام معصوم هرگز خود را شریک کارها و نیات حکومت جور نمی‌فرمود.

ب) «رسوم» و «سنت»های هر جامعه‌ای، جزء باورهای آن جامعه بوده و هرگونه تغییر در آنها اعم از سلب یکی یا ایجاد دیگری، موجب به هم خوردن توازن فرهنگی مردم و احیاناً ایجاد تضاد منافع در عده‌ای می‌شود که به‌خودیِ‌خود، باعث ایجاد حب‌وبغض‌هایی نسبت به واضع آنها خواهد گردید؛ امام با خلع ید خودخواسته از نقض یا ایجاد قوانین و اصول حاکم بر جامعه، نهایت هوشمندی و آینده‌نگری خویش را نمایان می‌سازند و خود را داهیانه از عواقب احتمالی آن کنار می‌کشند.

ج) «مشاوره دادن» یکی از کم هزینه‌ترین کارها در سیستم‌های حاکمیتی است و مشاور، در هر مقامی که باشد با دوری جستن از عواقب نیک و بد امور اجرایی، صرفاً به هم‌فکری و بیان نظرات بسنده کرده، خود را از تبعات اجرای هر تصمیمی به دور نگه می‌دارد. امام رضا با تعریف نقش مشاور برای خود در دربار مأمون، اول: خود را از جار و جنجال امور سیاسی کنار کشیده؛ دوم: مسئولیت هر اقدامی را از خود سلب کرده؛ سوم: خود را از عواقب و تبعات تصمیم‌های جاری سیاسی و حاکمیتی دور نگه داشتند.

د) امام با بیانی غیرمستقیم، به بلندی مقام و جایگاه معنوی خود تأکید و به وضوح اذعان می‌دارند که انتصاب به مقام ولایتعهدی، بر شأن و شوکتشان اضافه نکرده است؛ چراکه مقام «جانشینی پیامبر» و «ولایت»، در نهاد ایشان بوده و جانشینی و ولایتعهدی خلیفه عباسی، در مقابل آن پشیزی ارزش نداشت. به‌عبارت دیگر، ایشان در لفافه بیان می‌دارند که این، خلافت و مقام خلیفه است که ممکن است از وجود و حضور من بهره ببرد و این انتصاب، هیچ کارکردی برای مقام و منزلت الهی و معنوی من نخواهد داشت.

هـ) در فقه شیعه، اعتبار و روایی کلام امام، نخست از جانب خدا و سپس از جانب پیامبر می‌آید و امام بالذاته دارای نفوذ کلام و اندیشه در میان امت خویش است. پس طبیعی است که «شرق» و «غرب» جهان اسلام در زیر نگین انگشتری امامت و سیادتش باشد و «دست‌خط»اش در اقطاب عالم جاری و

ساری گردد. این عبارت امام، بیان «حقانیت» و شایستگی ایشان بر حکومت، اشاره ضمنی به «غصب» حکومت از جانب خلفای وقت و تحدید و تضییع حق حاکمیت الهی (که تجرّی آن پس از پیامبر بر عهده امام معصوم است) و از همه مهم‌تر، حکم‌رانی بی‌تاج‌وتخت امام در کل سرزمین‌های اسلامی می‌باشد.

و) ایشان به بیانی هنرمندانه، «استر» خود را بر «تخت» شاهی بر می‌گزینند و ترجیح خود را برای زندگی در لفّ کلامی، بیان می‌دارند و به صراحت از «آرامش» خاطر خویش در مدینه سخن رانده و بدین‌وسیله تمام سیستم حکومتی را به سخره می‌گیرند. چراکه نه‌تنها مقام و پست دنیوی، که خود دنیا و تمام هستی این عالم در نظرگاه معصوم‌عليه‌السلام ارزشی ندارد و امام بیش از هر کسی می‌دانند که این مقام‌ها و نام‌ها، در زیر اراده مطلق خداوندی هیچ جایگاه و اعتباری ندارد.

ز) امام به درایت می‌دانند که در مجلس مأمون که همه حاضران در مقام‌ها و لذات دنیوی و مادی غرق شده‌اند، گوش شنوایی برای مواعظ حکیمانه و آسمانی وجود ندارد، پس بر حسب وظیفه ذاتی هدایت و راهبری امت، با مقابله سبک زندگی ساده خویش در مدینه، با تجملات دربار عباسی، تلنگر خویش را بر ایشان می‌زنند، شاید که به بیداری کس یا کسانی بینجامد.

۲ـ۳. تبیین گفتمان امام رضاعليه‌السلام

پیشوایی که سواری «استر»ش را بر سریر سلطنت مقدم می‌دارد، قطعاً خود را از هرگونه آلودگی درباری برکنار نگه می‌دارد و سعی می‌کند در هیچ امری دخالت مستقیم نداشته باشد؛ به همین خاطر است که شرط پذیرش ولایتعهدی را عدم دخالت در امور اجرایی و عزل و نصب‌ها و ... قرار می‌دهد و مأمون هم که در تلاش است به هر قیمتی امام را وارد ساختار قدرت کند، شروط ایشان را می‌پذیرد. امام رضا عليه‌السلام به خوبی واقفند که مأمون قصد دارد از حضور ایشان برای تبلیغ و ترویج حکومت خود بهره‌برداری کند و با آلوده کردن دست امام به امور حاکمیتی، هم در راستای اعتباربخشی به خلافت خود گام بردارد و هم با تبعات تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها، ارج و قرب امام را در نزد امت خدشه‌دار نماید. پس به صراحت نقش خود را صرفاً در حد مشاور حکومتی تقلیل می‌دهند تا اهداف مأمون تا جایی که ممکن است، محقق نگردد.

نتیجه

بازگوئی گفتمان ائمه معصومین‌عليهم‌السلام در رخدادهای سیاسی ـ تاریخی هم‌عصر حیات مبارک ایشان و کشف ظرایف آن، نیازمند مطالعات چندوجهی و ارزیابی زوایای مختلف وقایع می‌باشد؛ بنابراین، پژوهش

حاضر به‌جهت واشکافی عمیق‌تر مفاهیم مستتر در بیان و اندیشه مأمون و امام رضاؑ با بهره‌گیری از روش فرکلاف، به واکاوی انتقادی گفتمان مأمون و امام رضاؑ در واقعه ولایتعهدی پرداخته، نتیجه گرفت که بهره‌برداری سیاسی مأمون از پتانسیل علویان که از ابتدای تشکیل حکومت عباسی، جدی‌ترین رقیب آنان در ساختار اجتماعی بودند، رویدادی عادی و اتفاقی نبوده و متأثر از وقایع پیشینی و وضعیت مأمون و حکومت او، به‌عنوان یک استراتژی حاکمیتی و رهیافتی بنیادین برای حل بحران مشروعیت سیاسی خلافتش بوده است؛ زیرا حضور شخص امام و حتی نام امام در حاکمیت، برای مأمون کافی‌ست و او می‌تواند با استفاده از نام و اعتبار امام، مشروعیت خلافت خود را بازیابد؛ برای همین است که خطبه به نام امام می‌خواند، سکه ضرب می‌کند، به آفاق می‌نویسد[1] و به هر طریق ممکن، به کل ممالک اسلامی خبر می‌دهد تا مردم بدانند که پیشوای علویان، رضاؑ مقام ولایتعهدی را پذیرفته و اکنون موافق حکومت عباسیان و خلافت شخص مأمون است.

دغدغه مشروعیت به‌قدری جدی بوده که مأمون با اقدامی خارج از عرف و ساختارشکنانه و برخلاف مناسبات سنتی قدرت در خاندان عباسی، تلاش کرده با استفاده از توان سیاسی ـ اجتماعی امام رضاؑ، مشروعیت متزلزل حکومت خود را تحکیم نماید. در این راستاست که برای انتصاب ولیعهد و گرفتن بیعت برای او، این حجم از تبلیغات را به راه می‌اندازد و منشور آن را در کل سرزمین‌های اسلامی منتشر می‌کند. او در تلاش است تا همه از قبول ولایتعهدی توسط امام باخبر شوند چراکه تنها هدف مأمون، سوءاستفاده از اعتبار مردمی و نفوذ والای ایشان برای خریدن مشروعیت برای سلطنت خویش است؛ پیداست که نیت اصلی او کسب پایگاه نیرومند مردمی‌ست و امیدوار است با اتصال به نام امام به‌واسطه ولایتعهدی، بتواند از تأیید و نفوذ شخصیت امام برخوردار گردیده، در دل مردم جا بازکند.[2] این، همان نکته کمتردیده شده گفتمان حاکمیتی مأمون، برای مقابله با خطر نضج نگرفتن مشروعیت حاکمیتش بوده و می‌بایست در نظر داشت که او بیش و پیش از آن‌که دغدغه مسایل حاشیه‌ای حکومتش را داشته باشد، در اندیشه تثبیت بنیان‌های حاکمیتی خود بوده و با این ایده ناب، توانسته تمام بحران‌ها را به حاشیه براند و باکمال استفاده از ظرفیت زمانی و ایدئولوژیک ولایتعهدی امامؑ، پایه‌های خلافتش را تحکیم نماید. بی‌شک، نهایت ناانصافی خواهد بود که این ظرفیت عظیم را که هم برای مأمون و هم برای امام رضاؑ و شیعیان، نقطه عطفی تاریخی محسوب می‌شود، با ساده‌انگاری تحلیل کرد؛ چراکه «...این انتقال حاکمیتی، یکی از مهم‌ترین رویدادهای دوران امام رضاؑ است و بیش از آنکه به‌عنوان

---

۱. «...در این سال، علی بن موسیؑ را ولی عهد مسلمانان کرد و خلیفه از پی خویشتن ... و این را به آفاق نوشت». (طبری، ***تاریخ طبری***، ج ۱۳، ص ۵۶۵۹)

۲. ن . ک: عاملی، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا***ؑ، ص ۷۴.

یک توطئه... از طرف مأمون مطرح و مورد تحلیل قرار گیرد، باید آن را به‌مثابه یک «تحول گفتمانی» اساسی در حوزه سیاسی اسلامی دانست».[1] در ادامه این روند، تثبیت خلافت و خاموش کردن صدای تمام مخالفان نیز، مؤید توفیق وی در این هدف بوده است.

منابع و مآخذ

۱. اکبری، امیر، «ضرورت‌های سیاسی در دعوت امام رضاؑ به خراسان»، ***مجله مشکوه***، ش ۸۹، ص ۳۱ ـ ٤٥، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸٤.

۲. اکبری، امیر، ***تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، تهران***، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸٤.

۳. براتی دشت بیاض، بهمن، «نقش امام رضاؑ در وحدت ملی و انسجام اسلامی عصر عباسی»، ***مجله تاریخ‌پژوهی***، ش ۳۲ و ۳۳، ۷۳ ـ ۹۲، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸٦.

٤. بشیر، حسین، «گفتمان ولایتعهدی امام رضاؑ در میان دو رویکرد «زیست ـ قدرت» و «زیست ـ سیاست»، ***فرهنگ رضوی***، مشهد، بنیاد بین‌المللی فرهنگی هنری امام رضاؑ، ش ۳، ٤۹ ـ ۸۷، ۱۳۹۲.

٥. بیهقی، ابوالفضل، ***تاریخ بیهقی***، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام دکتر محمدجواد یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳.

٦. پهلوان‌نژاد، محمدرضا و ناصری مشهدی، نصرت، «تحلیل متن نامه‌ای از تاریخ بیهقی با رویکرد معنی‌شناسی کاربردی: نامه سران تگینباد به امیر مسعود»، ***دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی***، ش ٦۲، ۳۷ ـ ٥۸، تهران، دانشگاه خوارزمی، ۱۳۸۷.

۷. جعفریان، رسول، ***از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی***، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۷.

۸. حسین، جاسم، ***تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم***، ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸٦.

۹. خضری، سید احمدرضا، ***تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه***، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸٤.

۱۰. سیوطی، جلال الدین، ***تاریخ خلفا***، ترجمه عبدالکریم ارشد، تهران، نشر احسان، ۱۳۹٤.

---

۱. بشیر، گفتمان ولایتعهدی امام رضاؑ در میان دو رویکرد «زیست ـ قدرت» و «زیست ـ سیاست»، ***فرهنگ رضوی***، ص ٥۳.

۱۱. شیخ صدوق، محمد بن علی (ابن‌بابویه)، ***عیون الاخبار الرضا***ﷺ، مصحح مهدی لاجوردی، چ اول، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.

۱۲. طبری، محمد بن جریر، ***تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)***، ترجمه محمد پاینده، چ ششم، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۳.

۱۳. عباسی، نسرین و عبدی، صلاح الدین، «بررسی رمان الصبار سحر خلیفه (بر اساس الگوی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف)»، ***دوفصلنامه علمی پژوهشی نقد ادب معاصر عربی***، سال دوم، ش ۳، ص ۱۰۲ ـ ۱۲۱، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۹۱.

۱٤. فرکلاف، نورمن، ***در تحلیل انتقادی گفتمان***، ترجمه فاطمه شایسته پیران[... و دیگران]، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۹.

۱۵. مرتضی عاملی، سید جعفر، ***زندگی سیاسی امام علی بن موسی الرضا***ﷺ، ترجمه خلیل خلیلیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.

۱٦. منتظرالقائم، اصغر، ***تاریخ امامت***، قم، نشر معارف، چ ۱۸، ۱۳۹۱.

۱۷. ناظمیان‌فرد، علی، «واکاوی کاربرد رنگ سیاه در میان عباسیان»، ***مجله مطالعات تاریخ فرهنگی***، ش هفتم، ص ۱۳۷ ـ ۱٥٦، تهران، انجمن ایرانی تاریخ، ۱۳۹۰.

۱۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق، ***تاریخ یعقوبی***، محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.